

چند آنکه قبره میباید شاهزاده نیز نشو و نما می یافت و ایشانرا با یکدیگر الفت عظیم افتاده بود پیوسته
 ملک زاده با آن مزنگ بازی کردی و هر روز قبره در کوچه ها و پیشها رفتی و از میوه ها که مردم آنرا نه
 دانستندی و بدان رسیدن نتوانستندی و وعد و پیاوردی یکی ملک زاده را دادی و دیگری
 به پچه خود خور ایندی که دکان بدان مثل ذکشت به نشاط و رغبت میخوردند و از معقب آن هر چه زود
 ترقوت در ذات و تقویت و در جسم ایشان مشاهده میرفت چنانکه در اندک مدتی بسیار ببالیدند
پیت گشت سر بلند به نشو و نما می خویش چون سبزه تراز اثر فصل نو بهار و قبره را بوسیله آن خدمت



هر روز جاه و رفعت زیاده میشد و ساعت به ساعت قرب و منزلت می افزود و چندی برین بگذشت و زمانه سیاه
 اوراق سفید و سیاه بیل و نهار در نوشت روزی قبره غایب بود بچه او و کنه را شاهزاده جست و به پیوسته
 خشونت دست او را ریش کرد ایند آتش خشم در اشتغال آمده شاهزاده را بغرقاب نخت و حدت
 افکند تا خاک در چشم مرد می و مروت زد و حق الفت و صحت قدیم را بر باد داده پای او را گرفته کرد و در
 سمر داند و چنان محکم بر زمین زد که فی الحال با خاک بر آب گشت و در شکنجه هلاک ناچیز شد **پیت** درینا که

ایشان کرد استمالت برآید و داعیه ملایمت از وی سر برزند بدان التفات باید نمود یا مطلق آنرا
در ضمیر راه نباید داد برین گفت **پیت** ای چه و هم از اقتحاح آزمایش دورین وی چو عقل از
ابتدای آفرینش کاروان هر که بغیض روح قدس مستظهر باشد و بدد عقل کل مستحک بود در آینه
در کارها احتیاطی هر چه تمامتر واجب پند و مواضع خیر و شر و مواقع نفع و ضرر نیکو شناسد و بدو
پوشیده مانند که از دوست آزرده و قرین رنج دیده پهلوتی کردن بسلامت نزدیکتر است و
از مکان مکر و کینه کوش و غوائل عذر که کندم نای جو فروش تجنب نمودن موجب ایمنی از خطر خاصه که
تغییر باطن با تفاق و تفاوت اعتقاد و چشم خرد معاینه پند و دغدغه دل و خدشه ضمیر او بنظر بصیرت
مشاهده نماید **شعر** چو آزرده شد خشم این مباحش خاشاییده راهست قصد خاش **کراول** در آید
بطرف و خوشی در آخر بسی محنت از وی کشی و هر که از اهل کینه علامت عداوت فهم کرده باشد باید که
او را محل نیکو پداسازد و بچرب زبانی و تطف فریفته گردد و جانب هشپاری و پیداری و عاقبت اندیشی
فرو نگذارد چه اگر خلاف این معنی از وی در وجود آید تیر آفت را بدنی از جان ساخته باشد و آتش بلارا
در ساحت سین برافروخته **پیت** ایمنی از خشم محنتی بسیار آورد **ختم** غفلت هر که کار در رنج دل باز آورد
و از جمله حکایاتی که درین باب برد فقر خاطر احوال باب مرقوم شده حکایت ابن مدین و قبره مریت چال
و کمال دار و شاه پر سید که چگونه بوده است آن **حکایت** گفت آورده اند که ملکی بود ابن مدین نام
بامتی عالی و رای روشن قصر رفیع القدر سلطنت را بسعی معار شکست بقیه سماک رسانیده و بنای وسیع
الفضای مکرمت را بدد مهندس حشمت از ذروه فلک الافلاک گذرانیده **پیت** ملک کوکبه شاه چشید تخت
فلک مرتبه شاه خورشید بخت و بامرغی که او را قبره خوانند انشی تام داشت و آن مرغی بود چمن
کامل و نطقه دلکش و صوت مطبوع و هیات زیبا مواره ملک با او سخن گفتی و بخوابهای شیرین و مشلهای
رکین او منصب کشتی **نظم** سخنهای زیبای زکین خوش است حکایات شیرین بسی دلگشت
کسی را که زینا بود بهره مند کندش بزرگان و شاهان پند و قضا را قبره در کو شک شاه پیضه خاد
بچه بر آورد ملک از غایت دلبستگی فرمود تا او را بپای حرم بردند و ملازمان حرم سر ایر احکم شد تا
در تعداد او بچه او غایت جد بجای آوردند و تا روز پادشاه را پسری بدید آمده بود که انوار بخت
از ناصیه او تابان و شعاع سعادت بر صفحات حال وی درخشان **قطعه** می بر اوج کمال سپهر طالع
که کس ندیده چنان ماه در هزاران سال خجسته حال و روشن دل و مبارک پی فرشته طلعت و نیک
اختر و همیون فال از ان نعل شرف تازه کشت گلشن ملک چنانکه تازه شود برک کل ز باد شمال